

سالها در افغانستان باران نخواهد بارید ، و بهار یک خیال خواهد بود ، تا بهار آزادی !!؟

وقتی فصل ها جابجا شدند . دود خاک سوخته به فضا بلند شد . کوه ها از حرارت سُرَب مذاب مفهوم هزار انفجار را با هزار ها زخم سینه اش تداعی کرد ، دره های سبز و درختان گشن تاراج دست توفان و تندباد گردیده بی برگ و بار گردید . دگرچشم کور دریا ها ، رود ها و چشمه سار ها نمناک نگرديد . لب خشک و ترکیده زمین و جاده در انتظار قطره باران عطوفت زیر چکمه های رهروان آمده از آنسوی مرز محبت و دوستی با سنگ در سینه و سلاح در آستین خونین گردید ، این جهنمی ترین روز در تقویم ساعت را باعقر به های کشیده شبیه گزدم روی پودر خاک نشان میداد که زهر آگین از عقب همدیگر روان بودند . (تو گویی عدد هفت با هشت مسابقه داشت) روزها به درازی ماه و ماه ها طویل تر از سال و سالها به بلندای قرن ها رسید . آفتاب زخمی تر از همیشه بر فرق زمین نشست و خشکسالی را با ریشه های سوخته پیوند زد ، هجوم ملخ ها در مسیر شان هسته و جوانه نگذاشتند حتا از قعر قحط سالی استخوان شکستاندند و به نیش کشیدند .

سیاه رنگ ترین ملخ ها در هزار چاک زمین خشکیده تخم گذاری کردند و خود با خوردن همدیگر زنده گی را به گروگان گرفتند تا دور دگر که آفتاب برای التیام زخم ها ، خودش را به چادر شب پیچید . بدبختی ها از کوتاهترین راه رسید و همه را به هم خلط و خمیر نمود . باور در مزارع خشخاش بارور گردید و هزارها ملخ سرخ و سیاه از تخم های گذاشته شده به چاک چاک زمین برون برآمدند و اندیشه از موده شانرا بسیار آسان از مسلخ نیات شان عبور داده روی هر تخته شکسته از حوادث بار کردند تا باد برخاسته از ویل آنرا به دوران آورد و بهاء دهد

انها این هجو و هجوم را مبارزه نام گذاشتند . مبارزه برای شکمباره گی و شکمپاره گی ... این قشر ملخ های کتابخور مشبوع شده از هزار ها ریشه گسسته در عمق خاک برای ارتفاع شکم های شان از شب و شلاق شعار ساختند و با گردونه هیجان لذت بخش برای ساختن خاطره های پرشور و نام آور بطور مطلق جدا از احساس و حقیقت با همان تشنگی قرون از خشک فکری به سیروسایاحت پرداختند و برای مستی و تفنن آشامیدن قطره قطره خون انسان را تا نهایت جنون و دیوانگی تقاضا نمودند ، خون توده های نادار و ناتوان را که همیشه قرضدار زنده گی بوده و میخواستند هر چه سریع تر از گذرگاه ستم عبور نمایند تا به سیر نمودن شکم های شان برسند ، آنها میدانستند که درین راه قطره قطره خون شانرا به شیشه می کشند و بار بار نابود خواهند شد ، مگر بی هراس به پیش میروند زیرا تمام راه ها را کوبیده اند و شکنجه ، زندان و زنجیر را دیده اند ، این توده ها بدور از نیت ماجراجویانه یا برهنه تا آخر خط میدوند « تا بهار آزادی » این ها برای رسیدن به هدف شان شرافت را خدشه دار و ناموس را به گرو نمی گذارند و از شدت ترس رنگ نمی بازند ، این توده های تحت ستم قدسیت نفرت از معامله گران خاک و خون خویش را همیشه در قلب خود شعله ور نگهداشته اند ، نه گذشته های دردناک فراموش شان میشود و نه با آدمکشان خاین آشتی و سازش دارند ، این ها برای آزادی می رزمند

هجوم ملخ ها در خشکسالی اندیشه لای پنجه های روس غدار هسته کودتا ها را گذاشت و با بربادی تمامیت زنده گی مادی و معنوی ، بنام منفور (خلق و پرچم) در هزارها زخم زمین ناشی از انفجار و انزجار فرو رفتند و آنجا ها تخم گذاری کردند که در دور دگر بنام های ملوث مجاهد ، طالب ، نیروی شمال و غیره سر برون کردند همه یکساخت . همه یکرنگ ، تا تخم گزاری اختاپوس هزارپا ، یانکی های اشغالگر و جهانخوار ...

این ملخ های برآمده از سوراخ های زمین هوای تولید شده از بادپکه اتاق های خواب شانرا با هوای دموکراسی اشتباه گرفته با دیده درایی ذاتی و حقارت فطری شان ازین جا و آنجا آواز برون میدهند ، همین ملخ های ویرانگر و تباه کن اکنون ادیب ، فیلسوف ، مورخ ، قصه نویس ، شاعر ، خاطره پرداز ، واقعه نگار شده اند !!!

وقتی قصاب قلم بزند سیاه را سپید نشان خواهد داد و خیانت را اشتباه ... مگر یک گروه سیاسی با آن همه کر و فر چقدرو چند دفعه میتواند اشتباه کنند ؟ آنها به قیمت قتل عام مردم و میهن تا حد مستعمره ساختن کشور

این اشتباه خیانتبار یا خیانت اشتباه آمیز ختم کار احزاب آنچنانی نبود . بل آغاز بود آغاز کاری که یک مصیبت از میان مصیبت دیگری بوجود آمده و هریک خود نوزاد مصیبتبار دیگری را آفرید ... همین ملخ ها بودند که تا دیروز روی ملیون ها دالر خون ملیون ها افغان را ماسیدند تا مقدار خیانت و جنایت خود را به افغان و افغانستان به اربابان خویش نشان دهند ، امروز هم قصد از بین بردن مزارع از نو کاشته را دارند . گرچه این مزارع از نوع رستنی های مصنوعی تیپ امریکایی و کشور های سرمایداری باشد . میخوانند باز هم کشور را با زور سرمایه و سلاح برای آدمهای اسیر شده آن دیار به زندان تبدیل نمایند . زندانهای که احزاب چپ و راست حاکم در افغانستان داشتند . شما بصورت دقیق نمی توانید تصویری از زندانهای وحشتناک دوران آنها داشته باشید تا به چشم ندیده باشید

وقتی برون از زندان استید نمیدانید شکنجه گاه چیست ؟ حرفهای پیرامون آن میشنوید مگر وقتی داخل آنجا رفتید خواهید فهمید که شکنجه گاه یعنی چی ؟

آنجا آدم را با شدید ترین عذاب ها آشنا می ساختند که صد بار مرگ بر آن شرف داشت ، و گاهی هم مرگ به اثر شکنجه فرا میرسید که قابل تحمل بود ، آنجا در شکنجه گاه برای مقاومت کردن شجاعت کافی نبود زیرا برای شجاعت میزان و پیمانها وجود نداشت ، شاید برای یکروز یا یکشب خوب بود مگر برای فردا و فردا شب چی ؟

در شکنجه گاه کوشش میکردند هویت و شخصیت آدم را بکشند ، شکنجه گران با پستی در تلاش چنین کاری بودند گرچه به دیده مردان مبارز بسته به زنجیر بیشتر از پیش زبون و حقیر معلوم میشدند ، این جانوران سیاسی نه تنها با یک زندانی چنین میکردند بل با کسان وی نیز چنین رویه داشتند ، با آنها که در سوزان ترین روز ها ویا در سرد ترین فصل ها با صد زحمت و نامرادی بچه در بغل خود را عقب دروازه صدارت ، ریاست تحقیق ، حوزه های شماره دار و بدنام (استخبارات با شکل همگون و نامهای مختلف) و یا دیوار بلند زندان می رسانیدند ، آنها آموخته بودند که چگونه توهین ، تحقیر حنا لت خوردن را تحمل نمایند ، یاد گرفته بودند چگونه نفرت و انزجار خود را برخ ستمگران بکشند ، آنها گاهی با اشک و درد سینه سوزشان خواهان یک خبر خشک و خالی بودند ، میخواستند بدانند جوانان شان ، زنهای مبارز و مردهای کارنامه ساز خانواده های شان زنده اند یا نه

هزار ها هزار آزادیخواه سالها پیش با بسته شدن نطفهء مبارزه برای نیل به اهداف والای انسانی و رهایی از سلطه استثمار و استعمار در بطن مادر وطن درد کشیده ، درد دیده و با درد و داغ بدنای پر از ستم پای گذاشته اند تا صادقانه و بی هراس با رژیم های سفاک ، خاین و وطن دشمن پیکار نمایند . گرچه گروه گروه اسیر شکنجه و زندان شدند و یا جوخه جوخه اعدام و تیر باران گردیدند ... مگر این راه خالی از رهنوردان اسطوره ساز نشد .

حزب به اصطلاح (دموکراتیک خلق) برای بقای خویش با ایجاد سازمان های نامزده ، شریر و سر تا پا گندیده و با ادعای بلند بالای چپ تا سطح افراط و ابتدال در فرومایگی ، غلام منشی و قدرت طلبی آنقدر انحراف نمود تا چپه شد ، یا چار پلاق بطرف راست افتاد که هر دو از یک قماش بودند . با تن واحد و سرهای جداگانه شبیه اژدهای دوسر .

سازمان بدسرشت ، بد کاره بدنام (خاد) یکی ازین مجتمع ها بود که با رحجان دادن به کمیت اعضا در و دروازه را باز گذاشته به هر گمراه مادر خطای عاق پدر و مادر ؛ تن فروشان شهر . روسپیان اشرافی . به هر بی مقدار زیون و عقده یی مریض که تشنه مقام ، پول و انتقام بود گفت : بفرمایید . داخل شوید . این سازمان بی بند و بار هر نوع جنس بد جنس را عضو داشت . درست شبیه مکاره بازار . درین مکاره بازار سیاسی تنها ملت بیچاره و درگیر مانده بود که از چپ و راست سلی میخورد و هر دو طرف رخسارش کبود بود . این خادبیت های منفور بیشتر و افراطی تر از وظیفه و مسلک خویش ملت را شکنجه و عذاب کردند . بویژه وطنپرستان واقعی را ، این جانی های سفاک حتا بعد مراحل تحقیق در داخل زندان با زندانی جلاد منشانه رفتار میکردند ، مثل انداختن زندانی برای ماه ها در سلول انفرادی ، حبس کردن در تشناب ها و هواکش ها در سرد ترین زمان ، محروم نمودن از ملاقات و پایواری ، حذف کردن حق تداوی ، داکتر و درمان ، دور نگهداشتن زندانی از مشغولیت های سالم ، فکری و آموزشی مثل کتاب ، قلم ، کاغذ ، شطرنج و غیره و چپاول این همه به بهانه های بی مفهوم و مختلف ، ادامه جنگ روانی و روانفرسا بصورت مداوم ، تحرک نمودن اوباشان خادبیت که بنام زندانی ، زندانبان و باشی ایفای وظیفه مینمودند بجان شریف ترین فرزندان وطن و مبارزین بر حق ، سازمان دادن جنگ ها و دعوا های خونین توسط جاهلان (تریاکی) و چاقوکش . (آنها پترة های آهنین پنجره ها را کنده زیرعه سنگ هنگام تفریح در مثلث هموار کرده ، بعد لبه آنرا در داخل اتاق یا وینگ با ساییدن به سمت پیش تشناب تیز و بُران نموده از نوله آفتابه پلاستیکی برای آن دسته میدادند ، آنها این کارد شمشیر گونه را همیشه در نیفه پنهان داشتند تا هنگام جنگ خوب و بد ، حق و ناحق ، شرافت و بی شرفی طرف خوب ، شریف و بر حق را ضربه زده جرح وارد نمایند .) این قضیه به هیچوجه از دید دفتر سیاسی زندان ، سازمان اولیه ، قومندانی بلاک ها ، ریاست تحقیق و غیره پوشیده نبود ، آنها هم میدانستند هم در سازماندهی آن نقش داشتند و خود محرک بودند . در فرجام آنکه ضربه دیده ، خونین و مالین بود جزایی میگردد و فشار زیاد تر میدید

در پهلوی این همه جفا محکمه اختصاصی انقلابی بیخود از نشاء ودکا با گشاده دستی حکم مرگ صادر میکرد و پلیگون ها با نفیر گلوله پیام محکمه را به محکومان میرسانید . فضا بوی مرگ میداد ، مبارزین با شهامت به گوشه های آسمان غمزده میهن می نگرستند نه به چشمان بی آرم جلادان ، آنها همانگونه مغرور و با صلابت در تیره ترین ساعات شب به کشتارگاه برده میشدند آنگاه هیبت فریاد شان آسمان را میدرید ، سرود شان برای جاویدانگی شدن پیام میداد و اندکی بعد گلوله ای نفس شانرا میدرید . وقتی شفق رنگ خون میگرفت مادر وطن به گور ناپیدای بهترین فرزندان خود اشک میریخت . چنین بود وضع زندان و زندانی ، خاد و خادبیت ها در دوران حکومت خود کامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان؟!!

دور دگر . شکل دگر ی از جفا و ستم !!
وقتی جلاد کهنه کار با شکل دگر بمیدان آمد بسیار زیرکانه و خاینانه اوامر بادار شکست خورده و هزیمت کرده خویش ، روس غدار را عملی نمود و هزار ها زندانی سیاسی را که معجزه آسا از زیر ساطور قصابان خاد نجات یافته بودند چون گوشت دم توپ برای فرقه ها و کندک های محاربوی سهمیه داد تا بزعم شان چپ و راست ، آنجا در جبهات جنگ راست و چپ ، همدگر خود را نابود نمایند که مگر از (انقلاب کبیر ، شکست ناپزیر ، و برگشت ناممکن ثور دفاع گردد !!)
این مجری برنامه های جنایتبار (کی ، جی ، بی) و مشهور ترین اجنت آن داکتر نجیب (نجیب الله) ریس خاد بود که با پوشیدن ردای ریاست جمهوری و تکیه به اریکه قدرت سفاکی اش را تا سطح سیاهی ماندگار بالا برد .

میخوانیم و میشنویم که امروز دارودسته همان حزب بدنام . وامانده های از اعضای سفاک و وطن دشمن خاد ، هر یک از این خائنین تشنه بخون ملت را قهرمان ملی ، آگاه سیاسی ، سرسپرده ، دموکرات ، مترقی ، انسان والا و وطنخواه جا میزنند !!!

آنها فکر میکنند ملت از همان نیمه روز پنجشنبه (هفتم ثور سیزده پنجاه و هفت) سیاهترین روز در تقویم تا کنون خواب بوده هیچ چیز را ندیده و هیچیک از خائنین را نمی شناسند ... وقتی حوادث از پی هم آمدند و در تراکم ترس آور خویش به فاجعه های جبران ناپذیر تبدیل گردیدند ، جنگ سرد بین شرق و غرب دیوار از یخچال ها و انجماد سالیان سیاسی بین دو قطب و دو ابر قدرت امپریالستی را در کشور بیچاره ما آب نمود ، یگانه حفره گور نما که قابلیت جذب این آب ها را داشت حزب به اصطلاح (دموکراتیک خلق) بود . فشار قهار یخ های آب شده ازین چاه کهنه شده بدست (خلق و پرچم) برون جهیده در یورش سرسام آور ، بی لگام و جنون زای خویش هر چه را در برابر و مقابل با خود دید ویران و معدوم نمود ، زمین ، هوا ، آدم ، پرنده و جنگل را ... برای این آفت برباد کن و ویرانگر این کار مسلهء نبود

در آخر این حزب پیش درآمد روس بدون دور نما سرسام گرفت ، سر نخ را گم کرد ، چون سنجش ها و سیاست های شان درمورد ملت و وطن غلط از آب درآمد ، حزب سرگیچه گرفت ، درپچال شد ، رنگ باخت ، رنگ گرفت ، تغییر نام داد ، نشان عوض کرد و دهها شعبده بازی دگر مگر بی فایده ... حزب شبیه مار زخمی که سرش را به سنگ کوبیده باشند در صدد احیای دوباره و تجدید حیات با هر حزب ، سازمان ، گروه ، محفل و دارودستهء که در خیانت و جنایت همتا و همترازش بود سازش کرده حتا با مالیدن پیه خرس به تن و بدنش مرتجع ترین اخوان را برادر و فاشیست ترین سیستم سرمایدارای را پدر خویش خطاب نمود و در سایه دامان هر دو کشته شده گان بدنام خود را قهرمان ملی ، آدمکشان بی بدیل خویش را خیره و خبیر ، دانشمند و فاضل ، گناهان کبیره خود را اشتباه و لغزش نام گذاری کرده در آخر آنچه را تایید نمود که زمانی با دهل و سرنا ، شور و فریاد در ضدیت و با تاکید مرانامه و برنامه خود میگفت : « مرگ بر اخوان الشیاطین ، ارتجاع و امپریالیزم » حزب وطفروش جیغ میزد : این ها دشمنان ما ، پرولتاریای سراسر دنیا ، جهان هستی و انسانیت استند !!!!

زهی خفت و خواری !!

حالا ببینید که راه به کجا میبرد این حزب پیشتاز ، پیش آهنگ ، طراز نوین ، برگشت ناپذیر و حرام زاده های از بطن مردارش ، اخوان ، طالب و ... راه به ترکستان ، ریاض ، اسلام آباد ، اورشلیم ، لندن و واشنگتن؟؟ همه با هم یکجا ، در پیوند نامقدس ، با تن پوش بیشر می متفاوت ، ریشدار و بی ریش ، چپنکی و دریشی دار ، کم سواد و با سواد ، خرد ستیز و بی خرد در رژیم (شتر گاو پلنگی) ساخت امریکا و متحدینش جمع شده آند ، آنها برای بربادی یک کشور بزرگ و مسخ نمودن تاریخ ، فرهنگ ، زبان و دهها پیوند انتیکی دیگر آن از هیچ دسیسه ، توطیه ، خیانت و جنایت دریغ نمی کنند .

و قضیهء ملخ ها ؟

تا « در افغانستان باران آزادی نبارد » این ملخ ها بار ها نظر به فطرت خویش در چاک چاک زمین سوخته و زخمی تخم گذاری نموده و بار ها به اشکال مختلف هست و هستی را به بربادی و ویرانی خواهند کشید و سرزمین افغانها را سوخته ، ویران ، زخمی ، غبار آلود و پُردرد ، دور از سبزه و بهار و پرنده و رایحه ای خوش زندگی نگه خواهند نمود .

آزادی واقعی افغان و افغانستان نوروز همیشه بارور و بهارینه خواهد بود ، به تلاش رسیدن به آن نوروز آنگاه شنیدن این واژه ها چه زیبا و دل انگیز خواهد بود : **(هر روزتان نوروز – نوروزتان پیروز)**